

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در فرمایش مرحوم محقق نائینی بر حسب آنچه در کتاب فوائد الاصول آمده است، بود. این مطلب و اشکالی که الآن از نائینی می خوانیم در اجود التقریرات که دوره دوم مرحوم نائینی است و مرحوم خوئی (قدس سره) نوشته اند مطرح نشده. ایشان بعد از قبول این کبری که آنچه مشروط به قدرت شرعی نیست بر مشروط به قدرت شرعی در تراحم مقدم است، فرمودند اگر در تکلیفی شك کنیم که آیا مشروط به قدرت شرعی هست یا خیر، برای دفع این شك نمی توانیم به اصالة الاطلاق تمسك کنیم. یعنی گرچه در هر موردی برای از بین بردن - دفع یا رفع - این شك به اصالة الاطلاق در هر قید مشکوک تمسك می کنیم، اما اینجا خصوصیتی دارد که نمی شود تمسك کرد.

سه بیان ذکر کردند که بیان اول و دوم اشکال را روی مبنای خود نائینی که شرطیت قدرت را از خود اقتضای خطاب به دست بیاوریم مطرح می شد. یعنی اگر کسی این مبنا را قبول نکند اشکال اول و اشکال دوم مطرح نمی شود. اما اشکال سوم این بود که اگر مولی اراده ی قید کند ولی کلامش را مطلق قرار بدهد موجب نقض غرض و القاء مخاطب در خلاف است که این اشکال هم طبق نظر مشهور که می گفتند عقل دلالت بر شرطیت قدرت می کند و هم طبق مبنای نائینی وارد است.

ادامه کلام مرحوم نائینی

در ادامه می فرمایند این اشکال فقط در ما نحن فیه نیست که بگوئیم در جایی که شك کنیم تکلیفی مقدور به قدرت شرعی هست یا نه و یقین داریم تکلیف دیگر مقدور به قدرت عقلیه است، نتوانیم مقدور به قدرت عقلیه را ترجیح بدهیم. می فرمایند این اشکال در بحث تصحیح ضد عبادی نیز مطرح است. نائینی می فرمایند آنجا مشهور از راه ملاك بحث را درست می کنند. اگر امر و تکلیف عبادی به نام صلاة باشد و این مزاحم با واجبی باشد و فرض این است که ما باید روی هر علتی آن واجب را مقدم کنیم، اگر مکلف آن واجب را مقدم نکرد و صلاة را خواند، مشهور می گویند هر چند تکلیف و وجوبش از بین رفته ولی ملاکش هست، لذا صحیح است. نائینی می فرماید ما از راه ترتب، صحت این عبادت را قبول کردیم.

اما می فرمایند هم مبنای مشهور و هم مبنای ما برای تصحیح این عبادت متفرع بر اثبات اطلاق است یعنی متفرع بر این است که بگوئیم تکلیف نسبت به قید قدرت شرعی، اطلاق دارد. یعنی ولو شرعاً هم عاجز هستید اما باز این تکلیف هست یا ملاکاً یا ترتباً. باید بگوئیم این صلاة اطلاق دارد از آن اطلاق کشف ملاك کنیم و اگر اطلاق را نپذیریم نمی توانیم بگوئیم این عبادت صحیح است و ملاک دارد. «فلو لم یکن للأمر إطلاق كما حرّر فی وجه الأشکال، فمن أين یمكن الاستفادة الملاك فی صورة سقوط الأمر للمزاحمة؟ حتی نقول ان سقوط الأمر لا یوجب سقوط الملاك فتصحّ العبادة».

می‌فرمایند فایده اصالة الاطلاق در اینجا هم ظاهر است که ما از راه اطلاق می‌توانیم کشف ملاک کنیم. بگوئیم اطلاق می‌گوید صلاة چه مزاحمی داشته باشد و چه مزاحمی نداشته باشد ملاکش باقی است و اگر اطلاق نداشته باشیم در صورتی که مزاحم ندارد مسلّم وجوب و ملاک هست ولی در صورتی که مزاحم دارد از کجا ملاک را استکشاف کنیم؟ پس مشهور نمی‌توانند این ضد را از راه تصحیح ملاک در اینجا درست کنند.

اگر اطلاق نداشته باشیم ترتب را چطور درست کنیم؟ باید اطلاق بگوید این امر موجودٌ علی کلا التقديرین چه مزاحم باشد و چه نباشد. اگر بگوئیم وقتی مزاحم هست اصلاً امری و تکلیفی نیست. وقتی تکلیفی نیست چطور ترتب را درست می‌کنیم؟ لذا نائینی می‌فرماید اشکال در آنجا هم می‌آید و می‌خواهند اشکال را توسعه بدهند و خیلی مهم جلوه بدهند.

بعد می‌فرمایند «و لعلّه لأجل ذلك حکى عن صاحب الجواهر: المنع عن ثبوت الملاک» صاحب جواهر هم گفته ملاک را نمی‌توانیم استکشاف کنیم. چون وقتی اطلاقی وجود ندارد از کجا می‌گوئیم ما باید آن مزاحم را ترجیح می‌دادیم او را می‌آوردیم حالا که نیاوردیم باز هم ملاکش به قوت خودش باقی است. البته مبنای صاحب جواهر این است که نمی‌توانیم در عبادات اکتفای به ملاک کنیم و در عبادات نیاز به امر فعلی داریم.

جواب از تقریر سوم

مرحوم نائینی نسبت به تقریر و بیان سوم می‌فرمایند اولاً اینکه می‌گوئید یکی از مقدمات حکمت این است که باید مستلزم نقض غرض نباشد و مکلف در خلاف واقع نشود صحیح نیست. از مقدمات حکمت این است که متکلم در مقام بیان باشد اما می‌فرماید «لیس من مقدّمات الحکمة لزوم إيقاع المكلف فی خلاف الواقع». در بیان سوم، مستشکل این را مفروض گرفت که اگر قید مراد متکلم باشد و نیاورد، مکلف و مخاطب در خلاف واقع، واقع می‌شود.

بعد بگوئیم یکی از مقدمات حکمت این است که نباید مکلف در خلاف واقع، واقع شود. در اشکال سوم گفتند اگر فعل، مقدور مکلف نباشد نمی‌تواند انجام بدهد لذا این مستلزم این نیست که مکلف در خلاف واقع قرار بگیرد. جوابی که ایشان می‌دهد می‌فرماید «بل الذى نحتاج إليه فی مقدّمات الحکمة هو کون المتکلم فی مقام بیان مراده» همین اندازه.

منتهی اشکال اصلی اشکال دوم است که می‌فرماید «فی المقام أيضا يلزم ذلك لو كانت القدرة المعتبرة قيدا فی المتعلّق، لوضوح أنّ المراد من القدرة الأعمّ من القدرة العقلية المقابلة للعجز العقلي، أو القدرة الشرعية المقابلة للعجز الشرعي، فلو كان المتعلّق مقيدا ثبوتاً بالقدرة عليه و عدم العجز عنه و مع ذلك لم يبينه فی لسان الدليل و أخلّ ببيان ذلك يلزم أحيانا وقوع المكلف فی مخالفة الواقع، لأنّه ربّما يتخیل المكلف أنّه قادر علی إيجاد المتعلّق شرعا».

اولا فرض ما این است که قدرت اعم از عقلی و شرعی است و ثانیا همان طور که در مقابل قدرت عقلی، عجز تکوینی است، در مقابل قدرت شرعی هم عجز شرعی است. اگر در واقع قدرت شرعی قید باشد و این تکلیف ثبوتاً و فی الواقع مقید به قدرت شرعی باشد و مولی بیان نکند همان اخلاقی که در اشکال سوم بود اینجا هم واقع می‌شود.

مستشکل در اشکال سوم می‌گفت یک مقدمه از مقدمات حکمت لنگ است و آن لزوم نقض غرض و وقوع مکلف در خلاف است و این مقدمه اینجا جریان ندارد، حالا که جریان ندارد پس اطلاقی وجود ندارد.

چون هر سه اشکال در این مشترک‌اند که ما اطلاقی نداریم وقتی اطلاقی نیست با چه اصالة الاطلاق مشکوک القید را از بین ببریم؟ در بیان سوم مستشکل گفت یکی از مقدمات حکمت که مسئله‌ی وقوع مکلف و مخاطب در خلاف باشد، مفقود است چون این فعل یا مقدور است یا مقدور نیست. اگر مقدور است انجام می‌دهد و اگر مقدور هم نیست انجام نمی‌دهد. در چه خلاف

واقعی قرار می‌گیرد؟ در سایر قیود اگر مولی قید را اراده کرده باشد مثلاً عبد ایرانی اراده کرده باشد نگوید، مکلف می‌رود يك عبد عربی برایش می‌برد این اخلاف به مراد است و مکلف را در خلاف واقع قرار دادن است. اما در این قید نه، یا قدرت دارد انجام می‌دهد یا ندارد و نمی‌دهد.

نائینی اینجا در جواب می‌گوید چون بحث ما در قدرت شرعی است، ممکن است در جایی که مکلف شرعاً عاجز است تخیل کند به اینکه قدرت دارد و اگر مولی بیان نکند حتماً در خلاف واقع قرار می‌گیرد. مولی می‌گوید من در صورتی که تو شرعاً عاجز نباشی این تکلیف را از تو می‌خواهم. یعنی وقتی اعتبار قدرت شرعی را فرض می‌کنیم، به این معناست که مولی می‌گوید من در صورتی که تو شرعاً قادری و شرعاً عاجز نیستی از تو می‌خواهم، حالا اگر این را ثبوتاً اراده کرده اما در مقام اثبات راهی برایش نداریم، در يك جا مکلف فکر می‌کند که این عملش صحیح است، مزاحم شرعی ندارد به تخیل اینکه این قادر بر آن است انجام می‌دهد در حالی که عند الشارع این عاجز است. پس نائینی در جواب دوم می‌گوید بر فرض مقدمه را هم قبول کنیم اینجا هم موجود است.

در ادامه می‌فرماید «فالإنصاف أنه لو كان المدرك في اعتبار القدرة في التكليف مجرد حكم العقل بقبح تكليف العاجز» اگر مبنای مشهور را بگیریم و کاری به مبنای خودمان نداشته باشیم، برای دفع یا رفع احتمال قیدیت قدرت «و دخلها في الملاك» می‌توانیم به اصالة الاطلاق تمسك کنیم اما می‌فرمایند روی مبنای ما نمی‌شود.

تا اینجا ایشان به تقریر سوم جواب دادند ولی تقریر اول و دوم باقی می‌ماند که تقریباً نائینی می‌خواهد بگوید آن جای خیلی حساس این است که ما به این دو تقریر که اشکالش متوجه مبنای ماست جواب بدهیم. روی مبنای نائینی تمام تکالیف مشروط به قدرت شرعی است ولی روی مبنای مشهور که قدرت را از راه عقل استفاده می‌کنیم شك می‌کنیم شارع قدرت عقلی را دخیل در ملاک می‌داند یا نه، اصالة الاطلاق آن را از بین می‌برد^[1].

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] □ فوائد الاصول، ج 1، ص: 324؛ و هذا الأشكال يرد على كلا المسلكين في كيفية اعتبار القدرة، من كونها من مقتضيات الخطاب كما هو الحقّ عندنا، أو كونها من باب حكم العقل بقبح مطالبة العاجز، لأنّ مقدّمات الحكمة لا تجري على كلّ تقدير. و لا يخفى عليك: أنّ هذا الأشكال يوجب هدم أساس ما قلناه من صحّة الضدّ إذا كان عبادة بالملاك كما عليه بعض الأعلام، أو بالأمر الترتبي كما هو الحقّ عندنا، لأنّه لا طريق لنا إلى استكشاف الملاك و اشتغال الصلّة مثلاً على المصلحة إلّا من ناحية إطلاق الأمر و عدم تقييد المتعلّق بالقدرة، فلو لم يكن للأمر إطلاق كما حرّر في وجه الأشكال، فمن أين يمكن استفادة الملاك في صورة سقوط الأمر للمزاحمة؟ حتّى نقول أنّ سقوط الأمر لا يوجب سقوط الملاك فتصحّ العبادة به أو بالأمر الترتبي.